

فصل دوم

بررسی کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی

کتاب فوق تألیف آقای دکتر جواد هشت در سال ۱۳۶۵ انتشار یافته است. در این کتاب زبان و ادبیات و بعضی مسایل ترکان به قدر مقدور مورد بحث قرار گرفته و اطلاعاتی ارائه شده است.

نگارنده با چند و چون یا نقض و کمال مندرجات کتاب کار نداشته، و درباره اقوام متعدد ترک و لهجه‌های مختلف آنان، گسترش اسکان و تاریخ ترکان بحث نخواهم کرد. ولی آنچه درباره رواج زبان ترکی و مباحثت ادبی و تاریخی آذربایجان در این کتاب آمده است، بحث و بررسی کرده و مطالبی عرضه خواهم داشت.
مؤلف در بخش سوم کتاب تحت عنوان: «ترکی آذربایجانی یا ترکی آذری» چنین می‌نوگارند:

... اغلب مورخین غربی معتقدند که این زبان بعد از آمدن ترکان سلجوقی، یعنی از قرن یازدهم میلادی، زبان اکثریت مردم را تشکیل داده و پس از استیلای مغول و مهاجرت‌های تازه ترکان در زمان ایلخانیان در قرن سیزدهم میلادی، به شکل زبان عامه مردم این سامان درآمده است.... قدر مسلم این است که تاریخ زبان ترکی در آذربایجان با تاریخ مهاجرت اقوام ترک به این منطقه ارتباط مستقیم دارد.^۱

در ادامه گفتار اضافه می‌کند:

آذربایجان در زمان ترکان سلجوقی - مهاجرت انبوه ترکان به ایران، خصوصاً آذربایجان در زمان سلاجقه انجام گرفت. با آمدن ارتش برادران طفرل و چغري و نیم

ایران و آسیای صغیر پای ترکان اوغوز به کشورهای مفتوحه باز شد و هر تهاجمی مهاجرتی را در پی داشت. ترکان تازه وارد در شهرها و دهات ایران، بخصوص در آذربایجان اسکان یافتدند و قسمتی هم به حال ایلاتی به زندگی پرداختند. در زمان ملکشاه ترکمانان به آذربایجان آمدند و به زودی شهرهایی مانند گنجه و خوی و ارومیه و همدان از ترکمانها پر شد و شهر خوی ترکستان ایران لقب گرفت.^۲

در پاسخ باید گفت که سلجوقیان تهاجم و تخریب‌های زیادی در شهرهای ایران کرده‌اند. تاریخ بیهقی (چاپ دکتر فیاض) از صفحه ۶۰۹ از ویرانیهای حاصله از تاخت و تاز قوای طغول در نیشابور و حومه‌اش به تفصیل سخن رانده است. قصیده شماره ۱۶۷ دیوان ناصر خسرو (به تصحیح مینوی و محقق) نیز در همین زمینه به نظام آمده و از مظالم ترکمانان در خراسان خبر می‌دهد. محاصره یک ساله شهر اصفهان به وسیله طغول یک ویرانیهای حاصله و بدینختی‌های مردم آن شهر، در تاریخ ابن اثیر و سایر مراجع مشروحأ ثبت شده است.

آقای علی اصغر فقیهی هم می‌نویستند:

سپاه طغول شهر ری را ویران ساخته بودند و جز سه هزاران تن، کس دیگری را باقی نگذاشته و درهای مساجد را بسته بودند. خلیفه چون از اعمال طغول آگاه شد، نامه‌ای همراه ماوردی قاضی القضاة، برای او فرستاد و در آن نامه، کارهای او را (از قبیل قتل و تخریب و بستن درهای مساجد) زشت شمارد و به او امر کرد با مردم نیکی کند.^۳

فخرالدین اسعد گرگانی در آغاز «ویس و رامین» از فتوحات سلطان طغول و کشتار سلجوقیان در گرگان، چنین یاد کرده است:

فروド آمد به طبرستان و گرگان	چو صافی کرد خوارزم و خراسان
دلیران و هنر جویان عالم	در او مردان جنگی گیل و دیلم
چو دیو از نام یزدان در رمیدند	چو رایتهای سلطان را بدیدند
از ایشان ریخت سلطان جهان خون	از آن دریا که آنجا هست افزون
به جای میو، مغز شور بختان	کنون یابند آنجا بر درختان

علوم نیست به چه علت در خوارزم و خراسان و گرگان، ری و اصفهان که این همه تهاجم و تخریب صورت گفته و سالیان سال محل استقرار سلجوقیان بوده، جواز زبان

ترکی رواج پیدا نکرد؟ فقط شهرهای قبایل سلجوق ندیده آذربایجان از این موهبت بهره یافت؟!

سلامجهه در آذربایجان تهاجمی صورت نداده و مهاجرتی را هم در پی نداشته‌اند. همانطور که طغل یک در سال ۴۴۱ ه. با شرط پرداخت خراج سالیانه و خواندن خطبه بنام وی در استانبول، با مونومخوس امپراتور بیزانس مصالحه کرد. در آذربایجان و ازان و سایر ولایات نیز با شرایط خطبه‌خوانی و خراجگزاری و همکاری، فرمانروایان محلی و پیشین را در حکومت ابقاء نمود و هم پیمان خود کرد. در صفحات ۳۶۴ و ۳۶۵ جلد دهم دایرةالمعارف اسلامی (چاپ استانبول) از تشریک مساعی شدادیان و روادیان با قوای سلجوقی در جنگ با رومیان، مدارک لازم ارائه شده است. فخرالدین اسعد گرگانی، پس از درج چهگونگی فتح گرگان، گفتارش را چنین ادامه می‌دهد:

از آنجا سوی ری آورد رایت	چو صافی گشت شهر و آن ولایت
که یک یک مختصر با تو کنم یاد	به هر جایی سپهداران فرستاد
یکی دیگر به موصل رفت و خوزان	سپهداری به مکران رفت و گرگان
یکی دیگر به شuster رفت و اهواز	یکی دیگر به کرمان رفت و شیراز
فکند اندر دیار روم شیون	یکی دیگر به ازان رفت و ارمن
بد اندیشان او بدروزگشتند	سپهداران او پسیروز گشتند
به نامه جست از او پیوند و پیمان	رسول آمد بدو از ارسلان خان
پذیرفتش خراج ملک تاتار	فرستادش به هدیه مال بسیار
که دید او را بشاهی بس خردمند	جهانسالار با وی کرد پسیوند
چنان کاید زکهتر سوی مهتر	وزان پس مرد و مال آمد ز قیصر
اسیران را زیندش کرد آزاد	خراج روم د ساله فرستاد
نموده عهد را بهتر قبولی	ز شاه شام نیز آمد رسولی
لوای پادشاهی از خلیفت	از آن پس آمدش منشور خلعت

در این ایات از آذربایجان سخن نرفته، اعزام سپهدار به ارمن و ازان هم به منظور مقابله با رومیان بوده که به سرداری حسن بن یغوموسی و قتلمش صورت گرفته است. تهاجم و استیلا به کشور و شهری، نهایت حکومت آنجا را تغییر می‌دهد نه ملیت و زبان را. هرگاه استیلا سلجوکیان سبب تغییر زبان می‌شد، بغداد از این لحاظ شرایط و موقعیت بهتری داشت. برای اینکه از قرنها پیش جا حظ در ۲۵۵ هجری کتابهای «مناقب الترک - فضائل الاتراك» را جهت وزیر متوكل عباسی نوشته بود، بغاؤ و صیف و اتماش از

سرداران ترک نیز در دستگاه خلافت بیش از متولی نفوذ داشتند و فرمان می‌راندند.

چنانکه شاعری در باره آنان گفته:

خلیفه‌ای است در قفس
در میان وصیف و بغا

هر آنچه آنان به وی تلقین کنند
طوطی وار آنها را باز می‌گوید^۴

عدد زیادی از اهالی بغداد سنّی و هم‌کیش ترکان بودند و پیر علیه آن بوبه شیعه مبارزه می‌کردند چنانکه طغرل یک در این شهر به حکومت آن بوبه پایان داد. در زمان فتوحات سلطان طغرل و آل ارسلان بوده که ابن حیویس (فوت ۴۷۳ ه. ق) منظمه غرا در وصف ترکان سروده است. و متعاقب او زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ ه. ق). آثار زیادی در فضایل ترک‌ها به یادگار گذاشته است.^۵

همچنان که در قلمرو حکومتی اتابکان: فارس، موصل، شام، یزد و سلاجقه کرمان زیان ترکی هیچ گونه اثر و آثاری باقی نگذارد و رواجی نداشته است. در آذربایجان نیز قوم و قبیله ترک اسکان نیافته و زیان آنان رواج پیدا نکرده بود. زیان ترکی در زمان شاه عباس اول به آذربایجان و اران راه یافت که مدارک کامل آن در بخش‌های دیگر این کتاب ارائه خواهد شد.

اگر کتاب نزهت القلوب حمدالله مستوفی را که نسخ خطی آن از هفتاد جلد تجاوز کرده و تا کنون مقابله نشده‌اند، معتبر بشماریم، مضمون: «... مردمش سفید چهره و ختای نژاد و خوب صورت‌اند و بدین سبب خوی را به ترکستان ایران خوانند» نه بدین معنی است که در خوی ترکان ختایی نشمنی کرده و نژاد و نسب بار آورده بودند. ترک چگل، ترک خطایی، ترک شیرازی از اسماء محبوب است که زیبارویان را بدان نامها

تشییه می‌کردند. همانند این تشییهات:

شکفته در چمن لاله، چو روی تُرک ده ساله نشسته در سمن ڙاله، چو عکس ماه بر پروین (قطران)

گُرد را بود دختری به جمال
لعتی ترک چشم و هندو خمال

مهی ترک رخساره هندو سرشت
ز هندوستان داده شه را بهشت

(نظمی)

جامه مولی دخی موئینه کورک
دیر لرعجم شاعرلری محبوبه ٿرک

(تحفه وهبی)

آقای هیئت، درباره رواج زیان ترکی از زمان سلجوقیان در آناطولی، و تاریخ کاربرد آن

به جای فارسی در آثار کتیبی قرن سیزدهم، چنین می‌نگارند:

... در این قرن هم زبان نوشتهدای دولت سلاجقه و زبان کتبی ادب و عرفان منطقه

فارسی بود. به همین جهت مولوی نیز آثار خود را فارسی نوشت. در سال ۱۲۷۷

قونیه از طرف محمد قرامان اوغلو فتح شد و از آن پس زبان ترکی در آثار کتبی نیز

جای زبان فارسی را گرفت. (ص ۱۱۹)

مؤلف محترم، در مبحث: «آذربایجان در زمان ایلخانان مغول» هم، مطلب را تکرار کرده و نوشتهداند: «... در ترکیه نیز تا سال ۱۲۷۷ (۶۷۶ هجری) زبان رسمی سلاجقه روم فارسی بود. در این سال محمد قرامان اوغلو رئیس قیله قرامان، قونیه را گرفت و زبان ترکی را به جای فارسی رسمی کرد. از آن پس زبان و ادبیات ترکی در آناطولی پیشرفت نمود و با روی کار آمدن آن عثمان روق پیشتری گرفت.» (ص ۱۷۲)

خوانندگان ناآشنا به تاریخ ترکیه، از این نوشتهدان چنین برداشت می‌کنند که: زبان و ادبیات ترکی از زمان قرامان اوغلو به بعد، جای فارسی را گرفته و قرنهای به پیشفرهای مستمر ادامه داده است. اما واقعیت جز این است. وضع مزبور مدت زمان کوتاهی دوام یافته و پی آمد ناگواری داشته است.

در زمان غیاث الدین کیخسرو سوم، محمد بیک از طایفه قرامان قیام کرده جمری نامی را در قونیه بر تخت سلطنت نشانید.^۶ با قیام و حکومت موقت جمری در قونیه علاوه براینکه زبان ترکی در آثار کتبی جای زبان فارسی را نگرفت و باعث پیشرفت آن زبان در ادبیات آناطولی نشد، بلکه سلجوقیان را بر آن داشت که بر علیه زبان و اقوام ترک به مبارزه برخیزند، و از آن به بعد، نام جمری نیز در تاریخ و ادبیات سلجوقیان و عثمانیان، مظهر شرارت معرفی شود و اوپاش و ارازل را بدان نام به زشته یاد کنند.

درباره هویت جمری، یوسفی در سال ۶۹۹ هـ. در خاموش‌نامه چنین سروده است:

که خود را دائمًا درویش بنمود

در این تزدیک عهد ما یکی بود

صلاح و رهروی و خرقه پوشی

همیشه عادتش بودی خموشی

به صدق و اعتقادش می‌فروند

خلاصیق زو همه خشنود بودند

گروهی از درون گشتند مریدش

همه دیدند جای بازیدش

دلش راضی نشد با این معانی

بدین پاکیزگی خوش زندگانی

زیانش را سخنهای زل شد

دماغش را به ناگاهی خلل شد

حقيقیت بشنوید این سر واين راز

بدیشان گفت چون بشتاقم باز

مرازین پس یقین دانید سلطان
که من سلطان روم ای مریدان
به سلطانی او دل بر نهادند
گروهی این خبر را برگشادند
و را سلطان جمری نام کردند.^۷

دریاره قیام محمدیک قرامان اوغلو و جمری و پی‌آمددهای آن، محمدفوداد کوپرولو مرقوم می‌دارند: در ذی‌حججه سال ۶۷۶ هجری شهر قونیه به تصرف نیروهای محمدیک و جمری درآمد. فاتح قونیه و همراهان وی که همگی ترکمانان سرخ کلاه و چارقه پوش بودند، به زبان فارسی آشنایی نداشتند. از این‌رو فرمان صادر شد که در سرای و دیوان و مراکز عمومی به جای فارسی، ترکی به کار بrede شود. ولی این دستور بیش از زمان استیلای جمری که مدت آن بس کوتاه بود دوام پیدا نکرد و پس از سرکوبی قیام‌کنندگان، وضع به حال سابق برگشت، تحکم و ترویج فارسی دوباره برقرار شد.

از آثار مولانا و سلطان ولد و تمامی نویسندهان طریقت مولوی در نیمه اول قرن چهاردهم میلادی (مثلاً افلاکی) چنین برمی‌آید که آنان کلاً مخالف عصیان ترکمن‌های آناطولی بر علیه سلجوقیان بودند. در مکتوبات مولانا و دیوان سلطان ولد و متنابق افلاکی، پیروان مولویه نسبت به ترکمانان قرامان اوغلو و اشرف اوغلو دشمنی نشان داده و آثار مختلف به جای گذاشته‌اند.

بعد از مرگ محمدیک قرامانلو و شکست ترکمانان، سلطان غیاث‌الدین مسعود دوم به قونیه آمد و بر تخت نشست. سلطان ولد سه منظومه دریاره جلوس و تهنيت او سروده و اظهار وجد و سرور کرده است. او در یکی از منظومه‌ها از سلطان درخواست می‌کند که نسبت به ترکانی که از پیش سلطان فرار کرده و از ترس جان به کوهها و غارها پناه برده‌اند، ترحم نکند و جمله را به قصاص رسانیده و زنده نگذارد.

قسمتهايي از تهنيت‌نامه سلطان ولد نقل مى‌شود:

همه ترکان ز بيم جان شده در غار و گه پنهان
به دولت شاه شاهاني به صولت شير شيراني
پلنگ‌اکتون بشدموش، چوآمد شير حق غران
چو ماران رفته در گهها در آن بيشه به انددها
همه در گربره ناله، بخون در غرفه چون لاه
چو رنجوران بى درمان بدشته دستها از جان
گذشت از حداين زحمت مکن شاهاتوشان رحمت
نكم اندر قصاص خلق حيات و اين شنو از حق
قصاص چشم آمد به دندان هم بود دندان
نبودي هيجكس زنده برين گر نامدي فرمان
حيات اندر قصاص آمد جهازا ازن خلاص آمد

خوارج را مهل زنده اگر میرست اگر بنده که خونی کشتنی باشد به شرع آیت قرآن ولد کردست نفرین‌ها برون از چرخ و پروین‌ها که یارب زین سگان بد بیر هم جان و هم ایمان در آن تاریخ نه تنها این قصیده، بلکه مندرجات سایر منابع تاریخی و ادبی هم دلالت براین دارند که شهرنشیان به ویژه اهالی قونیه، از ترکان کوچ رو که مُخل آسایش عمومی و مخالف نظام اداری حکومت بودند، دل خوشی نداشتند و نسبت به آنها اظهار کینه و نفرت می‌کردند. فربدون نافذ اوزلوک مترجم دیوان سلطان ولد به ترکی، در نخستین بیت منظمه فوق، به جای کلمه «همه ترکان» لغت خوارج را گمارده است. ایشان با این اقدام بی مورد و تحریف آشکار، حسن کینه و نفرت سلطان ولد را نسبت به ترکان پرده‌پوشی کرده و از چشم خوانندگانی که فارسی نمی‌داند پنهان داشته است. سلطان ولد در منظمه دیگر که از پیروزی سلطان مسعود بر ترکان سخن رانده آورده است.

ترکان عالم سوز را از غار و کوه و بیشه‌ها آورده در طاعت خدا چون شاه ما مسعود شد^۸ فواد کوپرولو در پایان گفتار فوق، درباره درک معنی «جمری» خوانندگان را به مقاله‌های مندرجه در مجله‌های «ترکیبات مجموعه سی» و «ادبیات فاکولته سی مجموعه سی» ارجاع می‌نماید. ترجمه نوشتۀ‌های موردن نظر ایشان بدین قرار است: در کتابهای ابن بی و آقسراپی و سایر منابع تاریخی عموماً به واژه «جمری» برخورد می‌نماییم. این کلمه لقب حاکم نبوده بلکه از روی استخفاف به صورت فارسی به شکل جمع «اجامر» بکار رفته، اجامر و اوپاش معروفی شده است. کاترمر جمری را «آدم شرور و اغتشاش پیشه» تعبیر کرده، رادلف هم «خسیس، لثیم، دنسی» نوشته است. در برهان قاطع، «جمری» به لغت ماوراء‌النهر مردم کاصل و جلف و گداً معنی شده. در تاریخ عاشق پاشازاده، کلیات علیشیر نوائی، دیوانهای: بروسلی احمد پاشا، روشی آیدینی، نسیمی، شیخی، و غیره این لغت به مفهوم پست و فرمایه آمده است.^۹

علاوه بر نوشتۀ‌های فواد کوپرولو، نگارنده نمونه‌های متعددی جمع آوری کرده‌ام به یکی از آنها اشاره می‌شود. در صفحات ۱۰ و ۱۳ کتاب: «روضۃ الکتاب و حدیقة الالب» از «انهزام لشکر جمری لعین» بحث شده است. شادروان میرودود سیدیونسی در بخش تعلیقات لنظم جمری را این گونه بیان نموده‌اند: «در زبان فعلی آذری‌باخان این کلمه به ضم اول و کسر سوم در مفهوم (لاالبی، ولگرد، اوپاش) و با لنظم «جاھل» در معنی نادان

(جاهل و جُمری) هنوز معمول و زیانزد خاص و عام است و به اشخاص نادان و اویاش و اراجیف اطلاق می‌شود. مثلاً می‌گویند: «آدم عاقل با جاهل و جمری صحت نمی‌کند.»^{۱۰}

* * *

آقای هیئت در ادامه گفتار: «ترکی قدیم آناتولی» از سلطان ولد چنین یاد می‌کنند: «سلطان ولد پسر مولوی مؤسس طریقت مولوی است، دیوانش به فارسی است، ولی اشعار ترکی اش (ابتدانامه - رباب نامه) از نظر زبان ترکی شایان توجه است.» (ص ۱۲۰) درباره اشعار ترکی سلطان ولد، محققان ترکیه عکس ادعای آقای هیئت را ارائه کردند.

عبدالباقی گلپینارلو می‌نویسد:

همان طور که در دیوان مولانا به اشعار ملمع برخورد می‌کنیم که در آنها لغات ترکی و رومی بکار رفته است، در کتابهای سلطان ولد هم ملمعات در هم آمیخته ترکی و فارسی دیده می‌شود. گرچه سلطان ولد در آناتولی به دنیا آمده و در دیوانش ده غزل کامل ترکی وجود دارد. با این همه او به ترکی چندان آشنایی و رغبت نداشته است. در یکی از آن غزلها می‌گوید:

بیر سوزی بین ایلیه دیم	تسورکچه اگر بیلیدیم
گوییم اسرار اولی	تات جه اگر دیلر سوز

ترجمه: اگر ترکی می‌دانستم، یک سخن به هزار میرسانیدم. هرگاه به زبان تات (فارسی) گوش فرادهید، اسرار سزاوارتر می‌گوییم.

در ابتدانامه هم در یکی از مظووه‌های مخلوط و ملمع، سخشن را با این ایات پایان داده و ناتوانی خود را در سروdon اشعار ترکی و محرومیت از اصطلاحات آن زبان، بیان داشته است:

گذر از گفت ترکی و رومی	چون از آن اصطلاح محرومی
لیک از پسارسی گویی و از تازی	چونکه در هر دو خوش همی تازی ^{۱۱}

فواد کوپرولوزاده نیز درباره آثار سلطان ولد چنین نظر می‌دهند:

مطابق رسم آن زمان قسمت اعظم آثارش به زبان فارسی تحریر یافته، و در میان آنها اگر رغبتی هم به سروdon اشعار ترکی نشان داده است هدفش این بوده که اندیشه‌های خود را به یک قشر عظیم اجتماع تلقین نماید. در زیر چند بیتی از سلطان ولد نقل می‌شود. او در این ایات ضمن تعقیب مقصد خود، ناتوانی و قصورش را در تفهم و

تبلیغ ترکی ابراز داشته است:

سرلری کم تنکردن دکدی بزا	تورکچه بیلیدیم بن ایدیدم سزا
بلدریدم بن سزا بلدو غمی	بلدریدم سوز لابلدو غمی
جمله یوقسوللر اولا بینیدن غنی	دیلم کم گسوره لرقاموآتی
بولدرم دو کالینا بلدو غمی	بولدرم دو کالینا بلدو غمی
این منظومه اثیست سقط و ابتدائی و خشن، پراز زحاف و اماله. ^{۱۲}	

کوپرولوزاده در یکی دیگر از مقالاتش اشعار می‌دارند:

فریدون نافذ اوزلوک، در صفحات ۹۱ و ۹۵ ترجمه دیوان سلطان ولد به ترکی، نوشته‌اند: (سلطان ولد واپسین شاعر فارسی‌گوی و نخستین سراینده برگزیده اشعار ترکی در آنطولی می‌باشد) این نظریه و عقیده کاملاً اشتباه و بی‌اساس است. شعرهای سلطان ولد در مقابل سرودهای ترکی دهانی و گلشهری از لحاظ زبان‌شناسی و قواعد قافیه‌پردازی خیلی سست و ابتدایی بوده، بعد از وی هم در آنطولی شاعران بیشماری به فارسی مجموعه‌ها و دیوانها ترتیب داده‌اند. سلطان ولد و مولانا نه بخاطر زبان ترکی، بلکه برای گسترش ادبیات اصیل فارسی خدمات شایانی انجام داده‌اند و به وسیله آنان فرهنگ و ادب ایران در قونینه سالیان دراز در خانقاوهای مولویه تبلیغ می‌شده است و بر همین مبنای سرودهای فارسی آنان در انکشاف ادبیات کلاسیک ترکی رل مهمی بازی کرده و تأثیر عمیق گذاشته است. در آن زمان هرگاه از بین اقوام ترک کسی صاحب ذوق و فن پیدا شده کسب کمالات می‌کرد یا ادب و دانشمند بار می‌آمد، او را رومی می‌نامیدند نه ترک، و این تعییر در اثر استیلای فرهنگ و ادب فارسی قرنها دوام پیداکرد به طوری که فضولی در مقدمه مشنون «لیلی و مجnoon» ادبی آنطولی را رومی نامیده و ظرفای رومی نوشته است. در آن زمان در منابع تاریخی ایرانیان و در بین مؤلفان عثمانی کلمه «ترک» بیشتر به معنی و مفهوم: دهانی، بادیه‌نشین، بیگانه به آداب شهری به کار می‌رفته است. مردم ترک زبان آذربایجان نیز امروزه همان مفهوم را ارائه و افاده نموده ترکان را با لفظ «ترکمه» تحفیف می‌نمایند که شکل در هم ریخته تراکمه به معنی ترکمانان است.^{۱۳}

این استناد به وضوح می‌رسانند که تهاجم سلجوقیان نه تنها در ایران، بلکه در آنطولی هم عامل رواج زبان ترکی نبوده است.

آذربایجان در زمان ایلخانان مغول

آقای هیئت تحت عنوان فوق چنین قلم فرسایی می‌نمایند:

با حمله مغول‌ها مهاجرت اقوام ترک زبان مغول از سرگرفته شد. بیش از نصف سپاهیان مغول‌ها را ترک‌ها تشکیل می‌دادند و عده زیادی از فرماندهان ارتش مغول‌ها ترک بودند. در ابتدای حکومت ایلخانان اهالی بومی غیر ترک مخصوصاً تات‌ها تحت فشار قرار گرفته و مجبور به ترک زمین و دیار خود شدند. این فشار با نقشه‌ای حساب شده و به طریق زیر اجرا می‌شد: اولاً مالیات سنگین به اینها تحمیل می‌شد و برای در دست گرفتن تجارت شرکت‌هایی به نام اورتاق (شرکت و شریک) از شهرزادگان و خوانین مغول و ترکان اویغور تشکیل شده بود که از تمام امکانات دولتی استفاده می‌کردند و تجارت و اعتبارات را در انحصار خود گرفته بودند. تجارتات (ترکان به اهالی غیر ترک آذربایجان تات می‌گفتند) وقتی نمی‌توانستند قروض خود را به این شرکت‌ها پردازند به اتفاق همسر و فرزندانشان به صورت غلام در می‌آمدند. تات‌ها را برای خدمت نظام قبول نمی‌کردند و در موقعي هم که سریاز می‌شدند با علامت مخصوص مشخص و تحریرشان می‌کردند. (ص ۱۷۰ و ۱۷۱)

اولاً، آقای هیئت به این نوشته‌هایش منبع و مأخذ تعیین نمی‌نمایند و مدرک ارائه نمی‌دهند، تا دانسته شود این اطلاعات از کدام منبع موقت و مأخذ تاریخی گلچین شده است. ثانیاً، آقای هیئت مهاجرت را بالشکرکشی توأم با قتل و غارت، سواره نظام مسلح را با قبیله کوچ رو، به یک معنی گرفته‌اند. مهاجرت بنا به تعریف لغت‌نامه دهخدا: «ترک کردن دوستان و خویشان و خارج شدن از نزد ایشان یا فرار از ولایت به ولایت دیگر از ظلم و تعدی و بریدن از جایی به دوستی جای دیگر. ترک می‌بودند گفتن و در مکان دیگر اقامت کردن است». هرگاه تمام سپاهیان مغول هم ترک می‌بودند باز هم مهاجر حساب نمی‌شدند. آنها مهاجم و محارب بودند نه مقیم در محل و برگزیننده مسکن.

مؤلف تصویح نموده‌اند که: «ترکان به اهالی غیر ترک آذربایجان تات می‌گفتند» یعنی به ارامنه و آشوریان و یهودیان و کردهای آذربایجان هم تات می‌گفتند. کلمه تات از جانب ترکان به معنی زبان فارسی و فارسی‌زبانان ایران و ماوراءالنهر و آسیای صغیر به کار می‌رفته و قبل از اینکه سلجوقیان و مغولان به ایران آیند مصطلح

بوده است. برای آگاهی بیشتر به گفتار «تات» این کتاب مراجعه شود.
مغولان هرگونه مالیات و خراج و عوارض یا مقررات اداری دیگر در قلمرو نفوذشان وضع می‌کردند، نوع مذهب و ملیت و زبان خراجگزاران و مؤذیان را ملحوظ نمی‌داشتند. فشار و ظلم آنان به همه اشار مردم می‌رسید نه تنها به تانهای آذربایجان. از همه جالبتر مطلب و مسئله تشکیل شرکتهایی به نام «اورتاق» از جانب شهزادگان و خوانین مغول است و نداشتن توانایی پرداخت قروض از جانب تجارات آذربایجان بدان شرکتها.

همان‌طوری که لغات: باز، پیش، خان، دست، دم، سر، شاه، گاه و غیره در زبان

فارسی معانی متعدد دارند؛ در زبان ترکی نیز کلمه ارتاق معنای مختلف دارد.

۱. ارتاق = شریک.

۲. ارتاق: این واژه معنی هوو (وسنی) هم می‌دهد. علاوه براینکه در فرهنگ ترکی به

فارسی ابراهیم اولغون درج شده، در این ضرب‌المثل ترکی هم بکار رفته است:

«ارتاق گمیسی یۇرۇمۇش، ئىتى گمیسی يۇرۇمۇش» یعنی: کشتی ھوروها راه افتاده،
کشتی جاری‌ها جا مانده.^{۱۴}

۳. اورتاق = مستمری خور، وظیفه‌بگیر نظامی. در دفاتر علوه بازنشتگان و بعضی

استاد عثمانی، یعنی چریانی که از مناصب و مشاغل نظامی دست کشیده و با ترک خدمت حقوق بازنشتگی دریافت می‌کردند آنان را «اورتاق» می‌نامیدند.^{۱۵}

۴. اورتاق: معنی و مفهوم دیگر این واژه وارث و جانشین می‌باشد که رسالت‌رین معنی آن

را در کتاب دده قورقود (داستان بامسی به یه رک) می‌خوانیم. آنچاکه بی بوره Bay Bure

به واسطه نداشتن اولاد و جانشین، گریه و زاری کرده تاج و تختش را بدون وارث دانسته،

می‌گوید: «او غولدا اورتاجم یوک» یعنی پسری وارث ندارم.^{۱۶}

علاوه بر کتاب دده قورقود، عاشق پاشازاده در «تاریخ آل عثمان» از پیروزی‌های

سلطان محمد غازی در سه جنگ قسطمونی، قویلوحصار و طرابوزان یاد کرده با ایيات

زیر او را وارث دوران و جانشین تاج و تخت آل عثمان می‌نامد:

«بر سفرده اوج ولايت فتح ايدن سلطان بودر فتح ايدن جمله ولايت عدل ايدن سلطان بودر»

«بيل بو آل عثمان ايجره هرگان اورتاق گلير بيل بودران ايجره كم اورتاق اولان سلطان بودر»^{۱۷}

مورخ و ادیب مشهور مصطفی عالی اندی، فصل شصت و هشت کتاب ارزیده

«موائدالتفايس فی قواعد المجالس» را به موضوع «میراث خواران» اختصاص داده و در

آنجا کلمه اورتاق را به معنی وارت بکار برده است.^{۱۸}

اصطلاح اورتاقان که در منابع تاریخی مغول به کرات دیده می‌شود به معنی و مفهوم: وارثان و جانشینان می‌باشد نه شرکای شرکت بازرگانی. این موضوع به توضیح مختصری هم نیازمند است.

فواد کوپرولو در کتاب جلیل القدر «ترک ادبیاتند ایلک متصرفول» تشکیلات سیاسی و ملکی سلجوقیان را مورد بحث قرار داده و می‌نویسد:

اساس تشکیلات اداری سلجوقیان نیز مانند سایر دولتهاست ترک بر حکومت و رژیم نظامیان برقرار بود. زمینهای بزرگ به قسمت‌های کوچکی تقسیم و به سپاهیان داده می‌شد. بخش اعظم املاک به کسانی تعلق می‌گرفت که نفرات نظامی بیشتری داشتند و نیروهای جنگی فراوانی را فرمانده می‌کردند. رؤسای اداره مرکزی، علماء و سادات، مقریین دربار هم زمین و مستغلاتی داشتند. فقط در مرزها اراضی به فرماندهان نظامی و جنگجویان مشهور اعطا می‌شد. مالکیت این اراضی پس از پدر، به اولاد وی به ارث می‌رسید. برای اینکه پسر جانشین و وارت املاک پدر شود می‌بایست در جنگها شرکت کرده و از خود گذشتگی و حسن عمل نشان دهد.^{۱۹}

این رسم تقسیم و تخصیص املاک، در زمان مغولان نیز رواج داشته و آن را اینجو می‌نامیدند. ا. پ. پتروشفسکی در کتاب «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران» در آغاز گفتار «اراضی اینجو» چنین می‌نگارند: «کلمه مغول اینجو - متصرفات خاص شاهزادگان، اعضای خاندان چنگیزی، به انضمام کسانی که جزو آن متصرفات قلمداد شده بودند». ^{۲۰} مؤلف ضمنی بیان کامل اقسام زمین داری آن دوران، به استناد نوشته‌های تاریخی و صاف و جامع التواریخ تصویر می‌نمایند: «می‌دانیم که اراضی اینجو در خانواده‌های اعضای دودمان ایلخان که صاحب آن اراضی بوده‌اند - به ارث به اولاد منتقل می‌گردید». ^{۲۱}

پتروشفسکی در آن گفتار مفصل، از جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله، مطلب زیر را هم نقل کرده است: «و معتاد شده بود که مردم ولایات پسران خود را به اینجویی وارتاچی به خوانین و شهزادگان و امرا می‌دادند و اندک چیزی قبول می‌کردند و ایشان را املاک و اسباب و معاملات و دعاوی بسیار بود و هر یک ایلچی می‌بردند. و برآ و بی راه مهمات خود می‌ساختند». ^{۲۲}

شهزاده و خان مغول شخصاً نمی‌توانست کشاورزی و آبیاری نماید و بهره بردارد. کشاورزان زرنگ و عاقبت‌اندیش ایرانی برای آنکه در آینده زمین‌ها را از آن خود نمایند، پسرانشان را ارتاق (وارث) شهزاده و امراء می‌کردند و به زراعت می‌پرداختند و اندک بهره مالکانه و عواید سالیانه هم به خان و امیر مالک می‌دادند.

عبدالقادر اینان، استاد دانشگاه استانبول در مقاله «وضعیت مالی در دولت ایلخانیان» این نوشته رشیدالدین را تحلیل و بررسی کرده و می‌نویسد:

این چنین اشخاص تحت‌الحمایه که خود را به خاندان حاکم منسوب می‌کردند، در برابر کمی مکافات، پسران خود را در اختیار شاهزادگان و امراء قرار می‌دادند. همین اشخاص به حامیان خود متکی شده با مدارک و قبائل‌های ساختگی املاک مشروع مردم را در دادگاهها به نفع خود ضبط می‌کردند. برای جلوگیری از این تجاوز و تعدی، مقرر شد که خاندان حاکم و شهزادگان در دعاوی اراضی و خرید و فروش املاک مورد دعوی دخالت نکنند.^{۲۳}

این بحث را با آوردن دو نمونه از تاریخ و صاف درباره ارتاق پایان داده، دیگر قسمتهای گفتار آقای هیئت را بررسی می‌نماییم.

۱- «...ایلخان بالشکری گران از ارآن وارد تبریز شد و صاحب دیوان از ارتاقان آن سامان چند تومان قرض کرده و صرف اسلحه و سپاهی ساخت». ^{۲۴}
 ۲- «سعدالدوله در ابتدای کار به حکام نواحی نوشت که عدل و انصاف را پیشه سازند و برای جلب قلوب به کارهای خیر رغبতی تمام نمود و حکم کرد که باید دعاوی در محاکم شرع بر وفق قوانین شرع فیصله یابد و حکام شرع در استرداد و حقوق مظلومان کوشش فراوان کنند و جماعت ارتاقان که به ارباب حضرت تعلق داشته باشند رعایا را به واسطه علوفات و الاغات تعرض نرسانند و به حمایت امراء بلاد متولی نشوند». ^{۲۵}

آقای هیئت گفتار «آذربایجان در زمان ایلخانیان مغول» را چنین ادامه می‌دهند:

مغللها زمین‌ها را به عنوان اقطاع به فرماندهان خود می‌بخشیدند. کشاورزان این اراضی به صورت رعیت مغللها درمی‌آمدند. درنتیجه این تبعیضات و روش‌های ظالمانه مردم از زمین و موطن خود کوچ کردند. به نوشته مورخین این تات‌ها بیشتر به عراق عرب کوچ می‌کردند چون در آنجا تاتهای زیادی از رود فرات حفر شده و زراعت و آبادانی توسعه قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود. با این ترتیب مردم محلی عراق عجم و تاتهای آذربایجان به تدریج جای خود را به اقوام مغول و ترک زبان

دادند و عده‌ای هم که ماندند مانند مغولها در این‌جهه جمعیت ترکان حل شدند و از آن پس زبان ترکی زبان عموم مردم این سرزمین شد به طوری که سیاحانی مانند ابن بطوطه و ابن‌فضل‌الله‌العمري که در قرن ۱۴ از تبریز دیدن کردند اهالی را ترک زبان توصیف نموده‌اند. (ص ۱۷۱)

مغول‌ها در خراسان و ناحیه بیهق و سبزوار چندان ظلم و فساد کردند که نهضت سربداران به وجود آمد. مردم هرات را در مساجد قتل عام کردند. تاریخ نامه هرات حاکی است که: «از شهر سنه تسع عشر و ستمائده تا شهر سنه اربع و ثلثین و ستمائده شهر هرات خراب بود چنانک درین پانزده سال غیر عیاری چند که گاهی در هرات بودند و گاهی در کوهپایه‌ها، هیچ آفریده دیگر نبود». ^{۲۶} از طرفی پژوهش‌سکی می‌نویسد: «در فارس املاک اینجو فراوان بوده و توسط خوانین فودال اداره می‌شد». (ص ۴۵۳) تاریخ و صاف هم به دفعات از املاک ایلخانان و عواید اراضی اینجوی شیراز و وسعت مساحت آن وصفها کرده است. با این تفاصیل چرا در فارس و خراسان و هرات و ری مردم، زمین و خانه را ترک نکرده به اطراف فرات و سایر جاهای فرار نکردن تا اقوام مغول جای اهالی بومی را بگیرند و زبان ترکی هم در آن استانها رایج و روان باشد؟ اقوام ترک قبایل کوچ رو و دامدار بودند نه کشاورز و باغبان. املاک و اراضی اگر به سران مغول و خاندان فرمانروا اقطاع می‌شد کشت و کارش را رعیت محلی می‌کرد عواید مقرر و مشروطش را مالک می‌برد، نه اینکه از مغولستان و ترکستان کشاورز و کشتگر ترک زبان آورده و جایگزین تات آذربایجانی نمایند. ^{۲۷} مغولان اگر دنیا را به آتش کشیده و ویران هم کرده باشند تبریز را بدون جنگ و خونزی تصرف کرده و در شهرهای آذربایجان به ویژه مراغه و تبریز آبادانیها کرده و آثار خیر بجا نهاده‌اند. منظمه زیر مربوط به سال ۶۹۷ هجری تبریز می‌باشد.

<p>چنین‌گفتاز سرشقت به احمدصاحب دیوان شنبیدم که کیغا نوش نیکو سیر روزی همی خواهم که تا شهر خراب‌آباد زنگان را کنی ماننده تبریز نزهتگاه و آبادان زمنی سوسید کین شتوان، ولی تبریز خرم را چو فرمایی به یکساعت کنم ویران‌تر از زنگان ^{۲۸}</p>	<p>فخر بناکتی هم تبریز سال ۷۰ را چنین ستوده است: شنبیدم که کیغا نوش نیکو سیر روزی همی خواهم که تا شهر خراب‌آباد زنگان را کنی ماننده تبریز نزهتگاه و آبادان زمنی سوسید کین شتوان، ولی تبریز خرم را چو فرمایی به یکساعت کنم ویران‌تر از زنگان ^{۲۸}</p>
--	---

رسته بازار تا تبریز و در هم متصل قصر و کاخ اندر میان باغ و راغ و بوستان هست رضوان خیره در تبریزکین خلدست خود چون به دنیا آمد از عقبی بهشت جاودان

وین زمان فردوس اعلیٰ گشت تا فرموده شاه بارو و برج و حصار و خندق و آب روان زان بنای قبه سلطان ملک در حیراتاند کین بود آیا مگر بام فلک رانربان^{۱۹} آقای هیئت می نویستند: «به نوشته مورخین این تاتها بیشتر به عراق عرب کوچ کردند، چون در آنجا قناتهای زیادی از رود فرات حفر شده وزراعت و آبادانی توسعه پیدا کرده بود». در زمان سلطه مغولان سواحل رودخانه فرات از اینبار تاعانه، آبادان بوده که اعراب با بستن بندها و درآوردن آب به وسیله تاعور، کشت و زرع و آبادانی را توسعه داده بودند. بقیه بایر بود. نهر اطراف مزار ابوالوفا در تاحیه سبب واسطه و نهر غازانی در حله پس از عزیمت غازان خان به عراق عرب در سال ۷۰۲ هجری حفر و احداث گردید.^{۲۰} اینکه مرقوم داشته‌اند: «این ترتیب مردم محلی عراق عجم و تات‌های آذربایجان به تدریج جای خود را به اقوام مغول و ترک زیان دادند و عده‌ای هم که مانند مانند مغول‌ها در آنبوه جمعیت ترکان حل شدند و از آن پس زبان ترکی زبان عموم مردم این سرزمین شد». این ادعا هیچ دلیل و مدرکی ندارد.

مغولان به تمام سرزمین‌های اشغالی، سپاهیان و سوارکاران مسلح و ویرانگر را گسیل داشته و هیچگونه اقوامی از مغول و ترک همراه نیاورده بودند تا جای مردم بومی و محلی را بگیرند. هرگاه زبان عموم مردم آذربایجان و مغولان ساکن در شهرها ترکی می‌بود، در این صورت در مدارس و کتابخانه و خانقاوهایی که خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه بنادر و قفت نمودند چه زبانی تدریس می‌شد و با چه زبانی کتاب می‌نوشتند و می‌خوانندند، فقهای اسلامی به چه زبانی و عظ می‌کردند؟ به زبان مغولی یا ترکی؟ ترکان و مغولان که فارسی نمی‌دانستند. پس صیرفی بالای مساجد و بناها کتبیه‌ها را به فارسی خطاطی می‌کرد تا مغول‌ها بخوانند؟

ابن القوطی از مدرسه‌های عتیق سلطان، مدرسه صدر، مدرسه سلطان غازان و سایر مراکز تعلیم و تعلم تبریز یاد کرده است. در این مدارس مغولها درس می‌دادند و کتاب ترکی می‌خوانندند؟ حالا که در تبریز فارسی زبان نمانده و جایشان را به اقوام مغول داده‌اند، پس امین‌الدین تبریزی، شیخ محمود شبستری، بدیع تبریزی، محمد عصار تبریزی، جلال‌الدین عتیقی، نجم‌الدین زرکوب، سلمان ساووجی، شرف‌الدین راجی، ضیاء‌الدین تبریزی، ملک‌الدین ابوالمعالی تبریزی، محمد فلکی تبریزی، همام تبریزی. خواجه رشید‌الدین و خواجه علیشاه و دهها عارف و عالم دیگر که در قرن هشتم هجری می‌زیستند، فارسی را کجا یاد گرفتند؟ در مدارس مغولی؟ یا اینکه در شیراز و اصفهان

تحصیل علم کرده به تبریز آمدند تا برای ترکان و مغولان شعر، فقه، موقعه و سایر معارف اسلامی و ایرانی را به فارسی تفہیم نمایند؟ مغول که این حرفها سرش نمی‌شد. درباره مدارس تبریز، به مقاالت: «مدارس عصر ایلخانی - پیوند داشت و وقف» نوشته جواد عباسی، در مجله وقف میراث جاویدان، شماره دوم سال سوم، تابستان ۱۳۷۴ هم مراجعه نمایند.

ابن بطرطه از جمال الدین سنجاری وزیر بلندقدار الملک الصالح پادشاه ماردین یاد کرده و می‌گوید: «او تحصیلات خود را در شهر تبریز انجام داده و خدمت علمای بزرگ را درک کرده است (ص ۲۶۰). امام تاج الدین را در قسطمونی دیده که از علمای کبار و مدرسين بوده و در عراقين و تبریز درس خوانده و مدت‌ها در آن شهر اقامت داشته است.

(۳۵۳) آیا این علماء از مغولها و ترک‌ها در تبریز کسب علم و عرفان کرده بودند؟

مؤلف مسامرة الاخبار می‌نویسد: قاضی سراج الدین محمود الارموی در قویه، قاضی امین الدین تبریزی در آق سرا، قاضی تاج الدین خوبی در قراحصلار، قاضی عزالدین ارمومی در سیواس، سبط مجده الدین مرندی در آق سرا مناصب قضاوت را داشتند. شرف الدین عبدالرحمن تبریزی مستوفی ممالک روم بود. این اشخاص و مشاهیر در کدام شهر مغول و ترک نشین آذربایجان، و از کدام دانشمند مغولی کسب علوم فقهی و قضایی کرده بودند؟

پادشاهان مغول آذربایجانی را به سفارت می‌فرستادند و معتمد خزانه و دارایی خود قرار می‌دادند، چون: ملک صدرالدین تبریزی امیر تومان اران و آذربایجان در زمان ارغون. خواجه مجده الدین تبریزی مستوفی، ناصر الدین علی خواجه تبریزی سفیر غازان در مصر. فخر الدین احمد تبریزی متصدی امور مالی و ملکی اران و آذربایجان در (۷۱۳) هجری. آقای هیئت این همه مفاخر ملی را فراموش کرده فارسی زبان آذربایجان (تجار تات) را با زن و فرزندش غلام ترکان قلمداد کرده است، در صورتی که فصل یازدهم وقف‌نامه ربع رشیدی از غلامان ترک سخن رانده است.

در گفتار آقای هیئت از خدمت نظام و وظیفه سربازی تات‌ها بحث شده و گویا همچو سربازان آذربایجانی را با علامت مخصوص مشخص نموده و تحقیرشان می‌کردند. مگر در زمان مغول خدمت نظام وجود داشته یا از مردان ایرانی چه آذربایجانی چه شیرازی چه کرمانی - مغولها سرباز هم می‌گرفتند؟ تا سرباز تات آذربایجانی علامت مخصوص هم داشته باشد؟ سرباز تات و علامت ویژه‌دار آذربایجانی، زبان مغولی بُلد نبود فرماندهان

مغولی هم حتماً زبان فارسی نمی‌دانستند. پس، مغولها با چه زبانی سربازان تات را فرمان می‌دادند و مراوده و مصاحبه برقرار می‌کردند؟ حقیقت واقعیت این است که نه تنها اقوام و قبایل ترک و مغول به آذربایجان نیامده و ساکن نشده‌اند، حتی سربازان و سران نظامی و افراد جنگی مغول هم در شهرها سکونت نداشتند.^{۳۱} مغولان پس از تصرف کشوری، استان و ناحیه‌ای را به شهرزاده و خانی اختصاص داده و بر آن ناحیه حاکمی معین می‌کردند. اشپولر می‌گوید: «در ایران نمایندگان قدرت عالیه دولت، حکام بودند که مسئولیت اداره ایالتی را به عهده داشتند. (ص ۲۷۸) حکومت اiran و آذربایجان تا سال ۶۴۸۸ه. با ملک صدرالدین بود. بعد از او مدت ۴ سال ابومنصور حاکم تبریز شده و در زمان غازان خان نه تنها آذربایجان بلکه اکثر شهرها و ایالات ایران به رأی و تدبیر خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه علیشاه اداره می‌شد.

مؤلف محترم، اکثرآ در نوشته‌های خود به مدارک و مأخذ استناد نمی‌جویند. فقط برای عمومیت یافتن زبان ترکی در سرزمین آذربایجان چنین ارائه دلیل می‌نمایند: ... از آن پس زبان ترکی زبان عموم مردم این سرزمین شد به طوری که سیاحانی مانند این بطوره و این فضل‌الله‌العمرى که در قرن ۱۴ از تبریز دیدن کردند اهالی را ترک زبان توصیف نموده‌اند. (ص ۱۷۱)

ترجمه فارسی نوشته‌های این بطوره درباره تبریز ذیلاً نقل می‌شود. از خوانندگان گرامی تقاضا دارد بدین نوشته‌ها توجه نموده و تعیین فرمایند در کجا این گزارش به زبان ترکی مردم تبریز اشاره شده است؟

... از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان نامیده می‌شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام. هر یک از اصناف پیشموران در این بازار محل مخصوص دارند و من به بازار جوهریان که رقیم بسکه از انواع جواهرات دیدم چشم خیره گشت. غلامان خوشگل با جامه‌های فاخر، دستمالهای ابریشمین برکرسته در پیش خواجه‌گان ایستاده بودند و جواهرات را به زنان ترک نشان می‌دادند. این زنان در خرید جواهر بر هم سبقت می‌جستند و زیاد می‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی از جمال و زیبایی دیدم که به خدا باید پناه برد.^{۳۲}

در کجا این نوشته، این بطوره از زبان مردم تبریز سخن رانده است؟

برتولد اشپولر، در کتاب خود تحت عنوان «موقعیت حقوقی و اجتماعی زن» آورده است:

... زنان مغول – لاقل تا پایان قرن هفتم – بی حجاب بوده‌اند. همسران بزرگان مغول، خصوصاً زنان اصلی فرمانرواء برای خویش خیمه اختصاصی داشتند ... به زنان دوره‌های بعد، گه‌گاه قسمت‌هایی از املاک سلطنتی واگذار می‌شد. علاوه بر آن قسمتی از غنایم جنگی به زنان تعلق می‌گرفت، در زمان صلح هم از هدایای نقدی برخوردار بودند. املاک فرمانروا پس از مرگ هرگاه پسری نداشت به زنان می‌رسید. غازان در موقع ضروری از صندوق پس انداز زنان پول برミ داشت، او از جمله یکبار برای پرداخت مخارج یکی از جنگ‌هایی که در پیش داشت، ۱,۰۰۰,۰۰۰ دینار از این صندوق برداشت.^{۳۳}

همین خواتین ثروتمند و همسران امرای مغول در پایتخت غازان بودند که با درآمدهای بادآورده گراف در خرید جواهر سبقت می‌جستند، نه زنان مردم عادی تبریز. به ویژه اینکه در آن دوره زنان مسلمان، به آسانی و آزادی زنان مغول، نمی‌توانستند بدون حجاب از خانه بیرون روند یا از بازار خرید نمایند، تا اینکه این بطوره مسافر و غلامان خوشگل با جامه فاخر و بازرگان و خواجهگان مجاور هم با دیدن جمال و زیبایی آنان، شوریده حال شوند. برای روشنگری مطلب و ارائه آگاهی بیشتر، قسمتهایی از کتاب «زن در ایران عصر مغول» نقل می‌شود:

... این بطوره توضیح می‌دهد که خاتونها در بارعام‌ها، بدون هیچ پرده‌پوشی در مقابل دیگران حضور می‌یافته‌اند، و حجابی نداشته‌اند. در حالی که می‌دانیم در زمان این بطوره خوانین دشت قیچاق مسلمان بوده‌اند. در دوره ایلخانی در ایران، ملکه‌ها و همسران طبقه اشراف به همین ترتیب لباس می‌پوشیده‌اند، و طرز آرایش گیسوانشان نیز همان‌گونه که وصف گردیده، بوده است. زنان ایرانی به هنگام بیرون رفتن از منزل در حجاب بوده‌اند، و برقع بر رخ می‌افکنده‌اند، به طوری که هیچ گوشیدای از بدن آنان نمایان نمی‌شده است. اصولاً کمتر در خیابانها رفت‌وآمد داشته‌اند، و در ملاء عام مکالمه و صحبت کردن با آنان به کلی ممنوع بوده است. در حالی که زنان ترک و مغول پوششی نداشته‌اند، و معمولاً با روی باز در ملاء عام و خیابانها ظاهر می‌شده‌اند، و ابائی از خارج شدن از منزل نداشتند. بی‌حجابی زنان مغول به حدی در ایران تأثیر کرده بود که ملک فخرالدین کوت فرمانروای هرات در

حدود سال ۷۰۰ فرمانی صادر کرد، مبنی بر لزوم حجاب زنان. ولی چنانکه پیشتر مشاهده شد، به زودی زنان ایرانی در حجاب سابق خود فرو رفتند ... و با آنچه از روایات برمی‌آید، زنان اشراف عطر بسیار، و جواهر بسیار مصرف می‌کردند. اصولاً زنان ترک و مغول در ایران این دوره از لحاظ زیبایی شهرتی حاصل داشته‌اند، که شاید از جهت بی‌حجایی آنان این زیبائی چشم‌گیر بوده است. این بطروطه در بازار جواهرفروشان تبریز آنان را دیده که با روی باز و بی‌حجای در خربید جواهر از یکدیگر سبقت می‌گرفته‌اند، و اجناس، زیادی می‌خریده‌اند. او درباره زیبائی آنان می‌گوید: و من در این میان فتنه‌هایی از جمال و زیبائی دیدم که به خدا باید پیام برد.^{۳۴}

و اما ابن فضل الله العمری این نویسنده و دیوانی برجسته، کتاب «مسالک الاصرار فی ممالک الامصار» را درباره کشورداری و سازمان امپراتوری ممالیک مصر، پس از معزولی در سالهای بیکاری در اواخر عمرش نوشته است. یگانه نسخه خطی آن در ۲۰ جلد استبر به شماره ۳۴۱۶ در کتابخانه ایاصوفیه استانبول نگهداری می‌شود. قسمت‌هایی از آن که مربوط به آنطاولی است در سال ۱۹۱۹ وسیله فرانز تشرن به آلمانی ترجمه شده است. یک جلد دیگر نیز به عربی در سال ۱۹۲۴ در قاهره انتشار یافته است. ابن فضل الله العمری، سیاحتی انجام نداده و به تبریز هم نیامده است تا مشاهدات خود را بنویسد. درباره نوشه‌های عمری که مجموعه‌ای از اطلاعات و مشاهدات دیگران است، اظهار نظر اشپولر هم به شرح زیر جالب می‌باشد:

چغرافی نویسان وضع خاصی دارند. چون مطالبی که به زبان عربی در وصف سرزمینهای مختلف نوشته شده است، معجونی است از اطلاعاتی که از زمانهای گوناگون گرفته شده است. لذا باید نهایت احتیاط را به کار برد. باید دانست که آنچه گذشت، بیشتر در مورد قزوینی صادق است تا عمری، که نوشه‌هایش متکی بر مشاهدات کسانی است، که به سرزمین مرد نظر مسافرت کرده‌اند. وی از جمله درباره گیلان و آسیای صغیر اطلاعات بسیار ارزشمندی به دست می‌دهد؛ اما آنچه در مورد نواحی دیگر ایران می‌نویسد، چندان جامع و صحیح نیست.^{۳۵}

پی‌نوشت‌ها

۱. هیبت، جواد. سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی. تهران، نشرنو، ۱۳۶۶. چاپ دوم، ص ۱۸۸ و ۱۶۹.
 ۲. هیبت. همان مأخذ. ص ۱۷۰.
 ۳. فقیهی، علی اصغر. آل بوبیه و اوضاع زمان ایشان. تهران، انتشارات صبا، ۱۳۵۷، ص ۳۲۳.
 ۴. ابن خلدون، عبدالرحمن. مقدمه ابن خلدون. ترجمه: محمد پروین گنابادی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ج ۱، ص ۴۳ و ۳۵۲.
 5. Yalçkaya, Serefeddin - "Türklere dair Arapca şiirler." *Türkiyat Mecmuası*. Cilt 5 İstanbul. 1936. sd 307-326.
 6. برای آگاهی از چگونگی قیام، و دستورات جمری و محمدبیک قرامان اوغلو درباره زبان فارسی، به متن سلجوقتامه ابن بی بی و مسامرة‌الأخبار آفسرانی که به اهتمام محمدجواد مشکور در کتاب اخبار سلاجقه روم گرد آمده است، مراجعه نمایند.
 7. Köprulu. M. Fuad - *Amadolu Selçukluları Tarihinin yerli Kaynakları*. Ankara, 1943. S: 446.
 8. Köprulu. M.F. op. cit., S: 453, 454 "Tekirdağ". Sehabeddin "Semsuddin Mehmed Bey devrinde Karamarlılar" *Tarih dergisi*. Cilt XIV sayı 19 1964. S: 81-98.
 9. کوپرولوزاده، محمدفراود. «آناتولی بکلکلری تاریخه عائد نوظرلر» تورکیات مجموعه سی. ج ۲، استانبول، ۱۹۲۸. ص ۲۰-۵۰ و ۵۰۱.
 - کوپرولوزاده، محمدفراود. «آناتولیده اسلامیت» دارالفنون ادبیات فاکولته سی مجموعه سی. سند ۲، سالی ۳، ص ۶۳ و ۶۴. ۱۹۲۲.
 ۱۰. ابویکر بن الزکی القونیوی. روضة‌الكتاب و حديقة‌الابلاب. به تصحیح و مقدمه میرودود سید یونسی. انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۴۹. ص ۲۲.
 11. Gölpinarlı, Abdulkâhi. *Mevlanadan sonra Mevlevilik*. İstanbul. 1953. S: 60-61.
 ۱۲. کوپرولوزاده، محمدفراود. ترک ادبیاتند ایلک متصوفلر. استانبول ۱۹۱۸ ص ۲۶۷.
 13. Köprulu. M. F. ۸: 453-455.
- شادروان فراؤ کوپرولو، معین نکرده که مردم آذربایجان چگونه ترکمانان را با لفظ «ئەرگەمە» تحریر می‌نمایند. نگارنده یک فقره از آن را نقل می‌کند: در مکتب‌های قدیم برای تعلیم قرآن کریم، نخست عم جزو (سوره هشتاد و هفتم تا یکصد و چهاردهم) را به شاگردان یاد می‌دادند. صم جزو را در آذربایجان «چىڭە» می‌نامند. گویا چارکه است که یک چهارم سوره‌های قرآن را در بزدارد. برای تحریر ترکمانان و ابراز فضل و برتری نسبت به آنان، این ایيات را می‌خوانند:
- | | |
|------------------------|----------------------------|
| ئەرگەمە‌های ئەرگەمە | سنى قوييمارام ئەرگەمە |
| چىخماسان مەnim چىڭە مە | بوز ايل اگر قرآن اوخوياسان |

ترجمه: ترکمان ای ترکمان - تو را به معركه خود راه نمی‌دهم - صد سال اگر قرآن بخوانی به چرکه من ننمی‌رسمی.

- 14- Hilemi, Soykut. *i-Türk Atalar Sözu Hazinesi* Istanbul. 1974. S: 115 Ulker yayınları.
15. Uzancarsili, ismail Hakki - *Kapıkulu ocakları* Ankara 1943 Turk Tarih Kurumu. Basimevi S: 380.
16. Orhan Saik Gokyay. *Dedem Korkudum Kitabi Istanbul*. 1973 S: 266.
۱۷. عاشق پاشازاده. *تواریخ آن عثمان*. استانبول، مطبوعه عامر. ۱۳۲۲ هـ. ص ۱۶۱.
18. Ali, Mustafa. *Mevâidün - Nefâis Fikevâidîl - meçâlis Istanbul*. Hünkâr Kitabevi 1975, S: 138.
۱۹. کوپرولو زاده، محمدفوأ. ترک ادبیاتند ایلک متصوفل. ص ۲۱۱ و ۲۷۷.
۲۰. پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ. *کشاورزی و مناسیات ارضی در ایران عهد مغول*. ترجمه کریم کشاورز. تهران، انتشارات نیل، چاپ سوم، ۱۳۵۷. ص ۴۴۸.
۲۱. پطروشفسکی. *مأخذ فوق*. ص ۴۵۵.
۲۲. پطروشفسکی. *مأخذ قبلی*. ص ۴۵۰. *تاریخ مبارک غازانی*. ص ۲۷۰.
23. Jnan, Abdükkadir. *Makaleler ve İncelemeler*. Ankara. (T. T. K. B) 1968, S: 529.
۲۴. عبدالله بن فضل الله شیرازی وصف الخصره. تحریر تاریخ وصف. تحریر عبدالحمید آیینی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶. ص ۱۶۹.
۲۵. عبدالله بن فضل الله شیرازی وصف الخصره. همان مأخذ، ص ۱۲۳.
۲۶. سیف ابن محمدبن یعقوب الہروی. *تاریخ نامه هرات*. تهران: کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۵۲ ص ۹۳.
۲۷. برای کسب اطلاعات کافی به صفحات ۳۴۹ تا ۳۵۶ *تاریخ مبارک غازانی* مراجعه نمایند.
۲۸. محمدبن محمد المشتهر بالکریم آفسرانی. *مسامرات‌الا خبار و مسایرات‌الا خبار*. به سمعی و حواسی عثمان توران. انقره، انجمن تاریخ ترک، ۱۹۴۳. ص ۲۸۳.
۲۹. فخرالدین محمدين داود البناکي. *تاریخ بناکي*. به کوشش جعفر شعاعر. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸. ص ۴۶۶.
۳۰. برای آگاهی بیشتر به صفحه ۱۶۰ *تاریخ مبارک غازانی* مراجعه شود.
۳۱. اشپولر، برتوالد. *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه دکتر محمود میرآقاب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱. ص ۴۰۲.
۳۲. ابن بطوطه. *سفرنامه ابن بطوطه*. ترجمه دکتر محمدعلی مؤحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸. ج ۲، ص ۲۵۳.
۳۳. اشپولر، ب. *مأخذ قبلی*. ص ۳۹۵-۹۶.

بيانی، شیرین. زن در ایران عصر مغول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲. ص ۱۰۳.

۳۴. شیرین بیانی، مأخذ قبلی ص ۶۹ و ۷۰

. ۳۵. اشپولر، مأخذ قبلی، ص ۱۹